

مقاله هجدهم در صفت آفرینش و در آن گوید:

واجب مطلق چو وجود آفرید	وز عدم آورد جهان را پدید
سنبل جان را بخرد تاب داد	گلشن دل را ز جگر آب داد
اطلس افلاک گهر دوز کرد	گوهر سیاره شب آفر وز کرد

مقاله نوزدهم در صفت توحید موحّد و در آن گوید:

آنکه قدم در ره توحید زد	کوس قدم در ره تجرید زد
باطن او صورت ظاهر گرفت	و اول او گونه آخر گرفت
علم ازل خواند ز لوح ابد	عالم جان دید بی چشم خرد

مقاله بیستم در صفت انسان و در آن چنین فرماید:

ایکه دم از ملک معانی زنی	نوبت ما اعظم شانی زنی
سر ز گریبان طریقت بدار	روی بایوان حقیقت در آرد
در گذر از روضه و رضوان نگر	بر گذر از حجت و برهان نگر
چون رود از عشق حقیقی سخن	باز دم از عشق مجازی مزن

از این چند مثال ذوق عرفانی و افکار روحانی خواجو هویدا و شیوه مثنوی

عارفانه او در پیروی از نظامی و شیخ عطار و مولوی پیداست .

۵ - گوهر نامه که بوزن خسرو و شیرین و اخلاق و تصوف است و در مقدمه آن

امیر مبارزالدین محمد مظفر فاتح کرمان و وزیر او بهاءالدین محمود که نسبش بیش واسطه بنخواجه نظام الملک معروف میرسد مدوح شاعر واقع شده اند . مطلع آن این بیت است .

بنام نسامدار نامداران گدای در که او شهر یاران

وفات خواجو بسال ۷۵۳ اتفاق افتاد .

ابن یهین - امیر محمود بن امیر یمین الدین طغرانی در حدود سال ششصد و

هشتاد و پنج هجری در قصبه فریومد از ولایت جوین خراسان تولد یافت .

پدرش امیر یمین الدین طغرانی از جمله شعرابود و بایسر مشاعر میگرد . طغرانی

بخدمت خواجه علاءالدین محمد که مستوفی خراسان از طرف سلطان ابوسعید بهادر

بود شغل دیوانی داشت و از قرار معلوم ابن یمن نیز مدتی از عمر خود را بهمین شغل بسر برد در بین شعرای ایران کمتر کسی مانند ابن یمن دچار انقلابات زمان و حوادث دوران و دیار بدیار و بی آرام و قرار بوده. وفات ابوسعید و ظهور سربداران در خراسان و آل کرت در هرات و طغان تیموریان در گرگان و دیگر امرای و سران و جنگها و مخاصمه های بین اینها يك قسمت مهم ایران خاصه نواحی خراسان را معرض خرابی و قتل و غارت کرده بود و ابن یمن نیز دستخوش این حوادث بود و از درباری به درباری پناه می برد.

ابن یمن در اوایل خواجه علاءالدین محمد نامبرده و بعد برادر او خواجه غیاثالدین هندو را مدح کرد. بعد از ظهور سربداران با علاءالدین مذکور بگرگان رفت و طغان تیمور حکمران آن ولایت را مداحی نمود. سپس بخراسان برگشت و امرای سربداران مخصوصاً وجیهالدین مسعود را در قصاید خود ستود. بعد بهرات رفته و امرای آل کرت را مدح کرد و مخصوصاً از معزالدین اکرام و انعام دید.

از سوانح مهم حیات این شاعر آنکه در جنگ زاوه نزدیکی خاف که بسال ۷۴۳ میان امیر وجیهالدین مسعود سربداری (۷۳۸-۷۴۴) و ملک معزالدین حسین کرت (۷۳۲-۷۷۱) رویداد دیوان اشعارش کم شد و ظاهراً خود او را با سارات بهرات بردند ولی در آنجا بحکم امیر حسین از بند آزاد و در پیشگاه آن امیر مورد توجه خاص واقع شد ظاهراً این ابیات مشعر بهمین وقعه است.

گر بدستان بستد از دستم فلک دیوان من

شکر اینزد کانک او میساخت دیوان با منست

ور ربود از من زمانه سلك در شاهوار

ز آن چه نم دارم چو طبع خاطر افشان با منست

ور ز شاخ گلبن فظلم گلی بر بود باد

گلشنی پر لاله و سرین و ریخان با منست

آخرین قسمت عمر شاعر در زادگاه خود فریومد بسر آمد و بسال ۷۶۹ در آنجا

وفات یافته در مقبره پدر بخاک سپرده شد.

ابن یمن دارای فضایل علمی و اخلاقی و اهل ورع و تقوی بوده چنانکه خود گوید:

من اندر کسب اسباب فضایل نکردم هیچ تقصیر و توانی

هنر پرورده‌ام زینسان که بینی بسا انکار کن گر میتوانی

و در نتیجه سرآمدهای زیاد و تجربه‌های گوناگون اشعار و قطعات پخته‌معنی دار سروده گذشته از قصاید که در مدح سلاطین مذکور فوق از باقی است قطعات سودمند اخلاقی و اجتماعی و غزلیات خوب از و منقولست و مجموع اشعارش به پانزده هزار بیت میرسد.

از قطعاتی که نظیر آن در ادبیات ایران زیاد نیست آنهایی است که شاعر در ستایش سعی و عمل و کسب روزی بکدیمن و عرق جبین و تشه یق با استقلال نفس ساخته و خود او زمین و املاک داشته و بعد از اضطراب فروش آن‌ها بکارزراعت و زمین داری پرداخته است و از آنچه از اشعارش بدست می‌آید در او آخر عمر از مردم کناره‌جوئی کرده حتی از دوستان نیز دوری جسته و گفته است :

گوشه‌ای گیر و کناری ز همه خلق جهان تا میان تو و غیری نبود داد و ستد

زانکه باهر که تورا دادوستد پیدا شد گفته آید همه نوع سخن از نیک و زبد

بگذر از صحبت همدم که تورا هست دلی همچو آئینه و آئینه زدم تیره شود

ابن یمن مذهب شیعی و ذوق عرفانی داشته و اشعاری در بیان این ذوق سروده و از قدیمترین شاعرانست که بتصریح از ائمه و شهیدان کربلا یاد کرده . بطور کلی میتوان گفت ابن یمن اولاد در قطعه و ثانیاً در قصیده و غزل دست داشته و از ابیات ذیل پیداست که او را غیر از فن شاعری هنرهای دیگر نیز بوده است .

خداوندا مرا در علم منقول زبان و دیده گویا گشت و بینا

بمعقولات نیزم دسترس هست اگر چه نیستم چون ابن سینا

ابن یمن را باید نامی ترین قطعه سرایان نامید که پیش از و این فن اینگونه مورد توجه نبود شاعر در هر قطعه فکری و نظری ابراز کرده مثلاً خست و مال پرستی و دنیا گیری را توبیخ نموده و تملق و مداهنه پیش نا کسانرا زشت شمرده و از نیککی و شرافت و اصالت مدح و از مردم بداصل دون همت و رذل طبیعت شکایت نموده حتی در

قبال آنگونه مردمان تجرد و مردم گریزی توصیه کرده است بنظر او روزی مقسوم است و برای جرعه آب و لقمه نان نباید منت ناکسائرا برد. در ضمن ما را بکوشش و عمل و بردباری و قناعت دعوت میکند. معمولاً در قطعات خود عقل را میستاید و آنرا در امور قاضی قرار میدهد و مردم را بدان میخواند و با وجود اینکه از بعضی از قطعات او قدرت تقدیر و تأثیر طالع و عجز انسان پیدا است باز از تحریض به همت و اراده باز نمیایستد حتی در مواقع بیچارگی بخودداری و بیباکی تشویق مینماید:

روزی دو گر بود بتو ایام بد کنش
هم عاقبت نکوشود آر باشدت حیات
تا زنده‌ای مدار از احداث دهر پاک
بیرون زمرگ سهل بود جمله حادثات

و میگوید مرد باید در عین احتیاج و زبونی همت و توانائی نشان دهد:

بگناه فقر توانگر نمای همت باش
که گر چه هیچ نداری بزرگ داندت
نه آنکه با همه هستی شوی خسیس مزاج
شوی اگر چه تو قارون گدا شمار ندت
مرد ندار با همت از دارای بی همت بسی ارجمندتر و عزیزتر است.

اساساً دارائی در مقابل دانش قیمتی ندارد کمال از مال بهتر است که اولی را اگر بکاربری همواره در فزون نیست و دویمی را هر چه صرف کنی در کاهش است:

حالت مال و علم اگر خواهی
که بدانی که هر یکی چو نیست
مال دارد چو بدر روی بگاست
علم چون ماه نو در افزونست

اگر هم مرد مالی داشت باید بنسبت آن در حق مردم نیکی کند و تا تواند از آن بیخشد و گرنه چه سود اگر گرد آورد و بگذارد:

سود دنیا و دین اگر خواهی
گر در خلد را کلیدی هست
مایه هر دو شان نکو کاریست
بیش بخشیدن و کم آزاریست

قدم اول مردمی آنکه شخص دیگران را نیاز دارد سپس کسب هنر نماید و گرنه درهم و دینار بدست مرد بیدل دل آزار سودی ندارد.

هنر بیاید و مردی و مردمی و خرد
ز مال و جاه ندارد تمتعی هر گز
بزرگزاده نه آنست کز درم دارد
خوشا کسیکه از او هیچ بد بکس نرسد
کسیکه بازوی ظلم و سر ستم دارد
غلام همت آنم که این قدم دارد

خودپسندی، و عرور
دن دیگران ابله‌یست .

مرد باید که هر کجا باشد	عزت خویش را نگهدارد
خود پسندی و ابله‌ی نکند	هر چه کبر و منبست بگذارد
همه کس را ز خویش به داند	هیچکس را حقیر نشمارد

از برخی قطعات ابن‌یمین رایحه عرفان مشموم و روح ایمان مفهومیست از جمله در قطعه ذیل موافق ذوق عرفانی مراحل ترقی روحانی و وصول بمقام وحدت را بیان کرده است .

زدم از کتم عدم خیمه بسجرای وجود
وز جمادی بنباتی سفری کردم و رفت
بعد ازینم کشش طبع بحیوانی بود
چون رسیدم بوی ازوی گذری کردم و رفت
با ملائک پس از آن صومعه قدسی را
کرد بر گشتم و نیک و نظری کردم و رفت
بعد از آن در صدف سینه انسان بسفا
قطره هستی خود را گهری کردم و رفت
بعد از آن ره سوی او بردم و بی ابن‌یمین
همه او گشتم و ترک دگری کردم و رفت

ابن‌یمین در قطعات خود گاهی از امثال مشهور آورده و بدان تمثل کرده نظیر این بیت :

دشمن خورد را حقیر مدار	خواه بیگانه گیر و خواهی خویش
زانکه چون آفتاب مشهورست	آنچه گفتند زیر کان زین پیش
که ز رمیح دراز قد نماید	آنچه سوزن کند به بیستی خویش

پاره‌ای از قطعات ابن‌یمین روح مطایبه هم دارد و مطلب را از راه هنر ایفا میکند. نیز در بعضی قطعات از گویندگان قدیم برداشته و در بعضی موارد نیز و معنی و معنی

و مجیر نام برده و تمثیل کرده بخصوص درباره حکیم طوسی عقیده عالی ابراز کرده و گفته:

سکه‌ای کاندرسخن فردوسی طوسی نشاند

کافر مگر هیچکس از زهره فرسی نشاند

اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن

او سخن را باز بالا برد و بر کرسی نشاند

در شکایت از حق ناشناسی و ستم مرز و بوم خویش اینگونه از سعدی تمثیل

کرده:

چه کنم ملک خراسان چه کنم محنت جان

وقت آنست که پرسی خبر از بغدادم

گرچه ابن مولد و منشااست ولی سعدی گفت

«توان مرد بسختی که من اینجا زادم»

از معزی اینگونه استشهاد کرده و سعی و کوشش ترغیب نموده:

اگرچه رزق مقومست میجوی

که آیزد رزق اگر بی سعی دادی

که خوش فرمود اینمعنی معزی

بمیریم کی ندا کردی که هزی^۱

بعضی قطعات شاعر دلالتی بمعلومات ادبی و فلسفی ارمیکند مثلا در قاعده تلفظ دال یا ذال اواخر این قطعه را ساخته:

تعیین دال و ذال که در مفردی فتد

ز الفاظ فارسی بشنو ز آنکه مبهمست

حرف صحیح ساکن اگر پیش او بود

دالست ورنه هرچه جز این دال معجمست

و در مقولات ده گانه این قطعه را سروده:

هرچه موجودست آنرا یافتند

اهل حکمت منحصر درده مقال

جوهر و کیف و کم و این ومتی

وضع و ملک و نسبت و فعل انفعال

و آنچه خارج زین مقولات او فتد

تنگ بینم عقل را دروی میجال

۱- اشاره بآیه شریفه: هزی الیک بجدع النخله

پس هر آن موجود کاندروی خرد هست حیران نیست الاذوالجلال
شماره ای از قطعات ابن یمن در مرثیه و تاریخ و قات بزرگانست و شاید منشاء
قطعه هائی که درین مضمون سروده شده و بعد بماده تاریخ هم رسیده قطعات ابن یمن
باشد .

سلمان ساوجی - خواجه جمال الدین سلمان بن خواجه علاء الدین محمد
مشهور بسلمان ساوجی اوایل قرن هشتم هجری در ساوه تولد یافت پدرش علاء الدین اهل
فضل بود و شغل دیوانی داشت. سلمان تحصیل کمالات کرد و سخن پردازى او تنها از
روی قریحه و ذوق نبود. در اوایل عمر خواجه غیاث الدین محمد وزیر سلطان ابوسعید
بهادر (۷۱۶-۷۳۷) را در قصاید خود مدح کرد و بعد از مرگ آن وزیر بدر بار جلایریان
یا سلاطین ایلکان که در مغرب ایران و عراق عرب حکومت داشتند انتساب جست و
شیخ حسن بزرگ (۷۳۶-۷۵۷) مؤسس آن سلسله و منکوحه او دلشاد خاتون زوجه
سابق سلطان ابوسعید و مخصوصاً پسر شیخ حسن یعنی سلطان اویس (۷۵۷-۷۷۷) و بعد از
او سلطان حسین (۷۷۷-۷۸۴) را مدح گفت و مدت چهل سال در سفر و حضر و بریر
و بغداد مداحی آن خانواده را نمود. آنگاه که شاه شجاع دومین حکمران مظفریان
(۷۶۰-۷۸۶) قبر یزرا در ۷۷۷ از جلایریان بازستاند شاعر در شهر بود و قصیده ای
در مدح شاه شجاع سرود. قصاید سلمان ازین لحاظ اشارات تاریخی دارد و از این جهت
هم سودمند است .

در دیوان شاعر قصاید دینی در نعت خدا و رسول و ائمه هم هست و ابن قسنت
اخیر بخصوص قصیده در مدح حضرت علی بدین نحو آشکار تا زمان اوریاد معمور
نمود .

سلمان نیز مانند خواجه در معرض کشمکش سلاله ها و امرای مختلف بوده و در
نتیجه جنگها در خرابیها مشقات و تبدلات زیاد در او ولی بطور کلی در سلسله حمله ها
و صلوات جلایریان بفرار و حال زیست و صاحب آنکس عیبی نداشت .

سلمان در درجه اول قصیده سراست و میتواند او را از آخرین عهد سلطنت سلطان
معروف ایران پیش از عصر سلاطین ایلکان در زمان بزرگان ساوجی در ریجه - که خود